



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژوهشکده زبان و ادبیات  
گروه زبان و ادبیات فارسی

## رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی

وجود در زیست جهان عرفانی  
ابن عربی و مولوی

استاد راهنما:

دکتر تقی پورنامداریان

استادان مشاور

دکتر یوسف محمدنژاد عالی زمینی

دکتر محمد رضا موحدی

پژوهشگر:

علی سلمانی

شهریور ماه ۱۳۹۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ





وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژوهشکده زبان و ادبیات  
گروه زبان و ادبیات فارسی

## رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی

وجود در زیست جهان عرفانی  
ابن عربی و مولوی

استاد راهنما:

دکتر تقی پورنامداریان

استادان مشاور

دکتر یوسف محمدنژاد عالی زمینی

دکتر محمد رضا موحدی

پژوهشگر:

علی سلمانی

شهریور ماه ۱۳۹۹



## سپاسگزاری

از استاد دکتر پورنامداریان که راهنمایی این رساله را به عهده گرفتند و در تمامی مراحل نگارش آن با گره‌گشایی‌هایی علمی و معنوی خویش همراه من بودند، کمال تشکر را دارم. به جرات می‌توان گفت چنین کاری بدون حضور و اشراف ایشان هرگز به مقصود نمی‌رسید. هر چند پژوهشی از این دست هنوز در نیمه راه بوده و تا به ثمر نشستن فاصله‌ی بسیار دارد که طی کردن آن از اساسی‌ترین دغدغه‌های نگارنده است. امید است که چنین کوششی روزی به سرانجام رسد. هم‌چنین قدردان زحمات و راهنمایی‌های بی‌دریغ استادان مشاور محترم آقایان دکتر یوسف محمدنژاد و دکتر محمدرضا موحدی هستم که با نکته‌بینی‌های علمی و دقیق خود برخی ابهامات رساله را به بنده گوشزد نموده و در راستای رفع آن‌ها دستگیرم بودند. نیز از استادان داور محترم آقایان دکتر حسینعلی قبادی و دکتر علیرضا حاجیان‌نژاد و دکتر ابراهیم خدایار که برخی کاستی‌های رساله را به بنده تذکر دادند، صمیمانه سپاسگزارم.



تقدیم به استاد بزرگوار و گرانقدرم

دکتر تقی پورنامداریان

به پاس گشودن دریچه‌ای به جهانی نامتناهی

در نگاه و باور دانشجوی کوچک خویش

خدایش به سلامت دارد.





## چکیده

جهان تجربی که عارف در آن می‌زید، بر مدار وجود/حق شکل گرفته است؛ روش مواجهه‌ی عارف با وجود، روشی بی‌واسطه و با تکیه بر کنش‌هایی سلوکی چون خلوت و صمت و جوع و سهر است بر خلاف یک فیلسوف یا متکلم یا حتی یک دانشمند تجربی که راه شناخت او از موضوع مورد مطالعه‌اش در مفهوم و آگاهی ذهنی منحصر است، شناختی که همواره با واسطه خواهد بود و در حدود صورت مفهومی از موضوع باقی می‌ماند. در حالی که عارف موضوع ادراک خود یعنی وجود را بی‌واسطه تجربه و وجدان می‌کند؛ این تجربه در دو ساحت قرب نوافل و قرب فرایض تحقق می‌یابد که هر کدام گزاره‌ها و آثار خاص خود را به همراه دارند، در قرب نوافل، عارف با تجربه فنا (عدم) در ساحت خویش، حق متعال را به مثابه‌ی قوای ادراکی و تحریکی خود یافته، و به تعبیری وجود/حق را از حیث اسم باطن مشاهده می‌کند. در این مقام عارف خویشتن را در وحدت با وجود/حق می‌یابد و گزاره‌های هرمنوتیکی که از آنها سخن می‌گوید، ناظر به دوگانه‌ی حق و عبد خواهند بود. یکی از ثمرات برجسته‌ی قرب نوافل، دیدار با خویشتن است. تجلی وجود/حق به اسم باطن و از خلال عارف، من حقیقی وی را آشکار می‌سازد. در اینجا عارف در مقام ظهور و حق در مقام بطون است. در قرب فرایض عارف علاوه بر دوگانه‌ی حق و عبد، با ضلع دیگری یعنی عالم مواجه است در این مقام، وجود/حق به اسم ظاهر خویش و از خلال عالم تجلی کرده و عارف پس از آن که وجود/حق را از خلال اسم باطن و خویشتن خود وجدان کرده، اکنون او را در مرآت عالم و به اسم ظاهر خویش مشاهده می‌کند. اینجا سخن نه از فنا (عدم)ی عارف که از عدم عالم و نه از وحدت جق و عبد که از وحدت وجود/حق با عالم مطرح است. گزاره‌های هرمنوتیکی متناسب با این مرحله، ناظر به سه‌گانه‌ی وجود، عارف و عالم‌اند. عارف هم در ساحت خویشتن و هم در محدوده‌ی عالم، وجود را در تجلیات آشکار و نهانش رصد کرده و در هر مقام برخی از آموزه‌های عرفانی را مطرح می‌سازد به طوری که بر این مبنا می‌توان به تفسیر زیست‌جهان عرفانی و داده‌های آن پرداخت. آثار ابن عربی و مولانا کامل‌ترین نمودار مواجهه عارف با وجود در دو ساحت آن است.

**کلیدواژه‌ها:** وجود، قرب نوافل، قرب فرایض، مولوی، ابن عربی



## فهرست مطالب

۱	کلیات تحقیق
۸-۱	اهداف پژوهش
۹-۱	چارچوب نظری
۱۰-۱	پرسشهای پژوهش
۱۰-۱	فرضیههای پژوهش
۱۱-۱	پیشینه پژوهش
۱۴-۲	پدیدارشناسی و عرفان به مثابه تجربه وجودی
۱۷-۲-۱	تفاوت روش پدیدارشناسی هوسرل و هایدگر
۲۱-۲-۲	پدیدارشناسی عرفانی
۲۴-۳	زیستجهان
۳۲-۳-۱	زیستجهان عرفانی
۳۸-۴	انتولوژی درونی
۵۹-۴-۱	وجود در جهان عرفانی
۵۹-۴-۲	هایدگر و پرسش وجود
۶۳-۴-۳	وجود در فلسفه اسلامی
۶۴-۴-۴	برهان صدیقین
۶۵-۴-۵	اعتباری بودن وجود
۶۶-۴-۶	وجود در نگاه ملاصدرا
۶۷-۴-۷	جمعبندی مباحث پیشین
۶۹-۴-۸	وجود در عرف عرفان
۷۲-۵	نگاهی به آرای محققان
۷۳-۵-۱	آسین پالاسیوس
۷۶-۵-۲	توشیهیکو ایزوتسو
۷۷-۶	رویکرد ابن عربی و مولوی به فلسفه
۸۵-۷	وحدت وجود در مرآت عالم
۹۲-۷-۱	مولوی و وجود
۱۰۰-۷-۲	وجود مطلق و حق
۱۰۵-۷-۳	همه اوایی وجود
۱۱۱-۸-۱-۱	عدم در نگاه فیلسوفان
۱۱۴-۸-۱-۲	عدم در نگاه عارف
۱۲۳-۸-۲-۱	نفی صفات
۱۳۱-۸-۳	عدم عرفانی در معنایی دیگر
۱۴۱-۹-۱	تجلی نزد مولانا
۱۴۹-۹-۲	ذوق
۱۵۰-۹-۳	تجدد تجلی

۱۵۲	..... ۹-۴. حقیقة الحقایق
۱۵۴	..... ۱۰-۱. قرب نوافل
۱۵۹	..... ۱۰-۱-۱. ابن عربی و قرب نوافل
۱۶۰	..... ۱۰-۱-۲. مولوی و قرب نوافل
۱۷۲	..... ۱۰-۲. قرب فرایض
۱۷۸	..... ۱۱. هرمنوتیک
۱۸۵	..... ۱۱-۱-۱. هرمنوتیک در تجربهی عرفانی
۱۸۶	..... ۱۱-۱-۲. ابن عربی و قرآن
۱۸۸	..... ۱۱-۱-۳. مولوی و قرآن
۱۸۹	..... ۱۱-۱-۴. عقل و وحی
۱۹۶	..... ۱۱-۲. هرمنوتیک وجودی
۲۱۸	..... ۱۱-۳. خیال در منظومهی فکری ابن عربی
۲۲۳	..... ۱۲. دیدار با خویشتن
۲۲۷	..... ۱۲-۱. عطار
۲۳۴	..... ۱۲-۲. ابن عربی
۲۳۶	..... ۱۲-۳. مولوی
۲۳۸	..... ۱۲-۴. نفس و حق
۲۴۰	..... ۱۲-۵. نفس و جهان
۲۴۵	..... ۱۲-۶. نفس و خلق و حق
۲۵۰	..... ۱۳. جبر و اختیار در کلام و عرفان
۲۵۱	..... ۱۳-۱. اشاعره
۲۵۵	..... ۱۳-۲. معتزله
۲۵۷	..... ۱۳-۳. دیدگاه عارفان
۲۷۵	..... ۱۴. خلاصه و نتیجهگیری
۲۸۱	..... کتابنامه

## ۱. کلیات تحقیق

**ضرورت ازسرگیری پرسش از معنای وجود در منظومه‌ی تجربه‌ی عرفانی:** وجود به معنایی که در اثنای پژوهش روشن خواهد شد، در آفرینش لحظه‌ی عارفانه و مضامینی که پیرامون این تجربه صورت می‌یابند، مدخلیتی تام دارد به گونه‌ای که می‌توان عرفان را جریان رابطه‌ی انسان با وجود در تنوع تجلیات عینی و غیبی آن دانست؛ تجلیاتی که هم در حالات و ادراکات عارف و هم در کثرت فراگیر متن واقع خارجی نمود می‌یابند. انسان عارف از خلال به کار بستن امور و آدابی چون خلوت، صمت، مراقبه و کاستن از التفات به بعد مادی خویش به تشدید بنیان رابطه‌ی خود با وجود می‌پردازد. البته گاه نیز نسبت به برخی سالکان که از آنان به مجذوبان یاد می‌شود، این فرایند بدون هیچ مقدمه‌ای رخ می‌دهد. قدر متیقن این است که با تنگ‌تر شدن ارتباط عارف با وجود، عارف به مقامات بالاتر راه یافته و دایره‌ی ادراکات او گسترش می‌یابد؛ در این تجربه، مفهوم و دریافته‌های ذهنی هیچ نقشی نداشته و بر همین اساس هیچ یک از تعالیم عرفانی و ادراکات آن از طریق تصورات مفهومی و دخالت فاهمه صورت نمی‌بندند بلکه عارف در جریان درک حضوری و مشاهده‌ی عینی محض خود از وجود بدون آن که چونان متکلم یا فیلسوفی در قالب تصورات ذهنی و روش‌های مفهومی، نتایجی را حاصل آورد، طیفی از ادراکات وجودی را تجربه می‌کند.

وجود در تعیین صورت‌بندی‌های معنایی و نیز آفرینش لحظه‌ی عارفانه، جایگاهی بس بنیادین بر عهده دارد به گونه‌ای که غفلت از حضور پررنگ آن، امکان ارائه‌ی تفسیری ساختارمند از کلیت نظام عرفانی را به شکلی تناقض گونه با دشواری مواجه خواهد ساخت؛ پدیده‌ای که در بسیاری از پژوهش‌های ارائه شده در بستر مطالعات عرفانی قابل ردیابی است. برای نمونه می‌توان داوری تعدادی از صاحب‌نظران در باب اندیشه و دیدگاه مولانا پیرامون مقولاتی نظیر جبر و اختیار، وحدت وجود و وحدت شهود، وحدت و کثرت ادیان، تأثیر پذیری و عدم تأثیر پذیری از عرفانی چون ابن عربی، جایگاه عقل در سپهر اندیشه‌ی وی، وحدت و کثرت، عوامل دخیل در برجسته‌شدن نکوهش فلسفه و دریافت عقلانی در آثار مکتوبی چون مثنوی و نیز مسائلی از این قبیل را برشمرد.

از دلایل غیاب عنصر آشکارگی و فقدان نظام‌مندی در ارائه‌ی چهره‌ای از سرشت راستین تجربه‌ی عرفانی، فراموش شدگی جایگاه بنیادین وجود در کشف گوهر حقیقی آموزه‌ها و فهم لحظه‌ی زیست عارفانه است؛ امری که می‌باید چونان معیاری برای تفسیر نقاط اشتراک نحله‌های متعدد عرفانی و داوری در باب میزان قرب و بعد هر کدام از دیگری در نظر گرفته شود. غفلت از نقش وجود به مثابه‌ی منطبقِ زمینه‌سازِ آفرینشِ خلاقِ صوفیانه در ارائه‌ی خوانشی منسجم از آموزه‌ها و تعالیم تصوف - توسط کسانی که با چنین زیست‌جهانی ارتباط مستقیم و بی‌واسطه ندارند - حرکت تحقیق در زمینه‌ی مورد نظر را در میانه‌های مسیری ناهموار و گردنه‌هایی صعب‌العبور ناکام می‌گذارد؛ چنین پژوهشی به ناگزیر در ورطه‌ی تناقض‌گویی، فروبستگی افق دید و در برخی حالات پراکندگی مطالب طرح شده پیرامون موضوع تفکر فرو خواهد غلتید. تاریخ تجربه و تعالیم تصوف نیازمند تفسیری بر پایه‌ی دانش **انتولوژی ontology** است تا از این طریق تأثیر وجود که خود عین حق است در شکل‌گیری جهان عرفانی آشکار گردد.

بازنگری در مفاهیم کلیدی عرفان چون؛ ولایت، جبر/اختیار، توحید، وحدت، کثرت، فنا، شهود، جذب، عقل‌ستیزی و... در پرتو نور وجود، معانی اصیل پنهان شده‌ی آن‌ها در زیر انبوه آوار خوانش‌های نوین بر پایه‌ی برخی نظریه‌های مدرن، خودی و غیر خودی - دو اصطلاح مربوط به اندیشه‌ی اقبال لاهوری هستند - را دوباره برمی‌انگیزاند و این امکان را فراهم می‌آورد تا گامی چند به سوی انکشاف جهان عرفانی نزدیک شویم تا تجربه‌ی عرفانی مجال یافته، خود را آن گونه که هست، بر ما عرضه دارد؛ اگر چه در گفتار و نوشتاری از جنس پژوهش‌های علمی که هدف آن صرفاً ارائه‌ی تفسیری مفهومی از موضوع مورد مطالعه است بدون آن که وارد شدن در چنین تجربه‌ای را که جز از خلال مواجهه حضوری با وجود میسر نیست، در نظر داشته باشد، ما نمی‌توانیم چندان که باید به موضوع پژوهش خود نزدیک شویم. این تقرب به جهان عرفانی در آستانه‌ی انسجام مفهومی و هماهنگی اجزای کلام می‌ایستد و به پایان می‌رسد. انتظار مقصودی فراتر از تلاشی از این دست که قصد کاویدن وجود را از خلال مفهوم دارد، انتظاری است به دور از واقع و ناممکن. بیان این مسأله نیازمند مقدمه‌ای در باب تقسیم بندی حوزه‌های ادراک است:

حوزه‌های عمومی دانش در مفهوم عام آن در سه مجموعه جای می‌گیرند که هر کدام از این مجموعه - ها طیف گسترده‌ای از شاخه‌های دانش بشری را شامل می‌شود. دسته‌بندی این سه مجموعه بر پایه‌ی مفاهیم دال و مدلول و نحوه‌ی ارتباط موجود میان آن دو و نیز با توجه به مفهوم حقیقت و اعتبار، به صورت مفاد یک قضیه‌ی منفصله‌ی محصوره قابل عرضه است. ابتدا بایست معنای برخی از مفردات این بحث را روشن سازیم؛ دال **signifier** شامل تمامی نشانه‌ها **signs** و مفاهیم **concepts** ذهنی **subjective** و شناختی **epistemic** می‌شود که هر دانشی با توجه به موضوع خود و از طریق وضع

و قرارداد و در یک توافق جمعی میان کاربران آن دانش مورد پذیرش و کاربست قرار می‌دهد. قلمرو کاربرد دال وسعتی دارد به پهنای عرصه‌های مورد مطالعه‌ی بشر از فیزیک، ریاضیات، پزشکی گرفته تا سیاست و فرهنگ و ادبیات و فقه و... **مدلول signified** اشاره دارد به موضوعات این دانش‌ها و نیز هر پدیده‌ای که انسان مورد مطالعه یا تجربه قرار دهد از ماده با همه‌ی گستردگی و گوناگونی مصادیق آن گرفته تا عدد، مفهوم وجود، جامعه، زبان، شکستن سر، لذت حاصل از خوردن یک سیب، خشم، عشق و... **اعتباری** به عنوان یک ویژگی به هر موضوع مفهومی و نیز تمامی نشانه‌ها و دال‌ها که جز در ظرف ذهن و قرارداد یافت نمی‌شوند، اطلاق می‌گردد خواه این موضوعات از جنس باید‌ها و نباید‌ها - یجوز و لا یجوز - باشد - که به حوزه‌ی دانش‌هایی نظیر اخلاق، حقوق، سیاست و فقه تعلق دارد - خواه از گونه‌ی مواردی که بخش فعالیت ذهنی آدمی را آیینگی می‌کنند - که در حوزه‌هایی نظیر فرهنگ، زبان‌شناسی، ادبیات، زیبایی‌شناسی شأن حضور می‌یابند - به جای مفهوم اعتبار می‌توانستیم تعبیر مجاز را به کار گیریم ولی نامأنوس بودن مفاد دلالتی آن در ادای مقصود و ابهام محدوده‌ی استعمال آن - از اصول فقه و بلاغت گرفته تا فلسفه و نقد جدید - مانعی بر سر راه احساس می‌شد و کار تبیین دلالت معنایی این مفهوم را قدری بیش از حد لزوم گسترش می‌داد بدین جهت در پژوهش پیش رو از تصمیم به کار گرفتن آن صرف نظر شد. **حقیقی**، در توصیف خصلت عینی و غیر متکی بر ذهن موضوعاتی به کار می‌رود که در واقع خارج از ادراک انسان به طور مستقل مشارالیه هستند و از هویتی عینی برخوردارند، خواه این موضوعات از اموری باشند که مورد مطالعه‌ی دانش‌های تجربی **Empirical sciences** قرار می‌گیرند و عینیت مادی دارند خواه از امور - نیمه مجرد - ی که در دانش ریاضی کاوش می‌شوند و یا از پدیدارهایی که آدمی در ساحت هستی خود، بی‌واسطه آنها را یافت می‌کند؛ پدیدارهایی چون درد، لذت، زیبایی، عشق که ارتباط وجودی ما با آنها بدون دخالت فاهمه صورت می‌گیرد و بی‌واسطه‌ی صورت مفهومی و فعالیت‌های ذهنی نظیر اندیشه‌های انتزاعی در قلمرو ادراک یا تجربه‌ی ما رخ می‌نمایند.

ساختِ حوزه‌های عمومی دانش با توجه به توضیحاتی که در تبیین مفاهیم یاد شده گذشت، بدین قرار است؛ ۱. دانش‌های با دال اعتباری و مدلول اعتباری چون اخلاق، حقوق، سیاست، ادبیات، فرهنگ، زیبایی‌شناسی، فقه... ۲. دانش‌هایی با دال اعتباری و مدلول حقیقی نظیر علوم تجربی، ریاضی، فلسفی - در معنای کلاسیک آن - به همراه طیف گسترده‌ی شاخه‌های آنها ۳. دریافتهایی بر پایه‌ی مدلول بدون دال که ادراکاتی چون موسیقی، درد، لذت، عشق، نفرت را پوشش می‌دهند؛ اموری که پیش از آن که فاهمه به پردازش مفهومی آنها برخیزد، انسان بدون واسطه‌ی تصویر ذهنی آنها و به طور مستقیم، خود عینی‌شان را ادراک می‌نماید.



پژوهش پیش روی دعوی آن دارد که عرفان و تصوف به دسته‌ی سوم از تقسیم پیشین تعلق دارد و بر همین اساس هیچ یک از داده‌های آن با وساطت صورت‌بندی مفهومی به منظومه‌ی ادراکات عارف - به مثابه‌ی هستنده‌ی مواجهه با این منظومه‌ی تجربی و حاضر در زیست‌جهان عرفانی - راه نمی‌یابد. تمامی رویدادها و باورهای مطرح در بستر عرفان نظیر فقر، فنا، شهود، وحدت، ولایت، جبر، تجلی... از این سنخ بوده و بدون وساطت و پردازش مفهومی و دخالت ذهن شناسا یعنی در غیاب یکباره‌ی دال (صورت ذهنی)، در تجربه‌ی عارف نمودار می‌شوند؛ این اصل، روشن‌گر راز تعالیم سلوکی و ریاضت‌های خاص تصوف و نیز اصرار صوفیان بر خاموش کردن تفکر در مسیر ظلمت‌گستر طریقت و نظاره‌گر بودن صرف است.

مدلول بدون دال تنها در بستر وجود - یعنی در فرایند درک حضوری و آشکار از شیء بدون واسطه‌ی مفهوم - قابل دست‌یابی است. لذا در عرصه‌هایی که مفهوم در ادراک موضوع، شرکت می‌جوید، غیاب عینی مدلول، امری است ناگزیر. مدلول بدون دال تنها در آشکارگی محض، در گشودگی افق ادراک عینی - بی‌پرده‌ی مفهوم - داده می‌شود.

عرفان، بستری مناسب برای تجربه‌هایی است از این دست؛ زیست‌جهان این داده‌های خود-آشکار کننده و جلوه‌گاه حضور برجسته و رنگ‌رنگ آن‌ها. گسترش حوزه‌ی وسیعی از مدلول‌های بی‌واسطه مدیون تجربه‌های منحصر به فرد و اعجاب‌انگیز عارفان در امتداد جغرافیای مکان و زمان است.

این حقیقت که این تجربه‌های زیسته در پرتو مواجهه با وجود - چنان که در لابلای نگارش حاضر روشن خواهد شد - در آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی سلطان‌المحبین و شیخ‌اکبر محیی‌الدین بن عربی سلطان‌العارفین به قلّه‌ی درخشش شکوه‌آمیز خود می‌رسند، سخنی است که تاریخ تصوف و عارفانی که پس از ایشان پا به عرصه وجود نهاده‌اند، بر صدق آن صحه می‌گذارند.

زیست‌جهان عرفانی از تقدمی پیشینی نسبت به حضور پسینی عارف برخوردار است بدین جهت عارف در تقرب خود به نواحی این زیست‌جهان، اندک‌اندک یا به صورت دفعی - بسته به گونه‌ی سلوک وی - از خلال تجربه‌های بی‌وساطت ذهن خود، با مدلول‌های بی‌واسطه‌ی این جهان آشنا می‌گردد؛ چونان کودکی که به سبب گشوده شدن دریچه‌ی دوران بلوغ در مراحل رشدش، به مرور از خصیصه‌های زیستی آن مطلع می‌شود. در این مسیر، وجود که جز چونان مدلولی بدون دال در پرده‌های متنوع خودنمایی‌اش، آشکار کس نمی‌شود، منطق قوانین حاکم بر مشی عارفانه را پی می‌افکند. تمامی پدیدارهای پیرامون عرفان، در پرتو نور وجود معنای خود را اظهار می‌نمایند؛ در هیئتی برخاسته از

گونه‌ای خوانش وجودی hermeneutic که قبض و بسط حاکم بر احوال عارف در رخداد آن نقشی بسزا دارد.

این چنین است که ویژگی تمثیلی بودن مثنوی به حکم سنت شفاهی -نظام گفتار- و غیاب اکثری تمثیل allegory در بیشتر آثار ابن عربی به حکم نظام نوشتار و شرکت فعال مخاطب عینی در آفرینش مثنوی و عدم حضور وی در فرایند شکل‌گیری فتوحات مکی و فصوص الحکم، همچنین ارتباط وحدت وجود با رسیدن عارف به خود حقیقی -امری که با وحدت شهود هرگز قابل تفسیر نیست- در نهایت مصادف -درون‌مایه‌ای که در بسیاری آثار و اقوال عرفا تکرار شده است- ساخت‌گشایی می‌شود. بسی امید می‌رود که تا حدودی پاسخ مسأله‌ی تأثیرپذیری مفهومی و امکان طرح آن میان ابن عربی و مولوی، نیز چگونگی تکامل تشکیکی و فراتاریخی منظومه‌ی عرفانی از حسن بصری و بشر حافی و ابراهیم ادهم تا بایزید و حلاج و مولوی و ابن عربی در اثنای توجه دوباره به مسأله جایگاه وجود در تجربه عرفانی و چگونگی مواجهه عارف با وجود/حق آشکار گردد.

تحت تأثیر حضور در چنین زیست‌جهانی است که ابن عربی وجود را وجدان الحق فی الوجد و مولوی حق (وجود مطلق) را هستی ما، مولوی خود را خاموش و ابن عربی خود را گویای به حق معرفی می‌کند، محور افقی تجربه‌ی آنان از اشیاء و محور عمودی حضور ایشان در پیشگاه حق تعالی شکل می‌گیرد، عشق سنگ بنای گفتار و کردار مآثورشان می‌شود و هر دو به یک میزان به خصومت با فلسفه و کلام کمر می‌بندند و هم‌صدا دم از محو اغیار و وحدت معشوق می‌زنند و حدیث وحدت و قرب نوافل و فنای در حق به میان می‌آورند و پس از آن به شهود وجود در مقام قرب فرایض و کشف تجلیات آن به صورت عالم نائل می‌آیند؛ همه‌ی این موارد و موارد ناگفته‌ی دیگر به شیوه‌ی مواجهه‌ی این دو عارف وجود و تجربه ایشان از وجود باز می‌گردد.

**پیامد فراموشی پرسش وجود در مطالعات عرفانی:** از جمله‌ی مسائلی که در پرتو پرسش وجود، سامان بخشیدن به آن ناگزیر است، لزوم تمایزگذاری میان دو طائفه‌ی پرجمعیت عرفان‌پژوهانی چون **گلابادی**، ابونصر سرّاج، هجویری، **قشیری**، **ابوحامد غزالی**، **نابلسی** و عارفانی از تبار بایزید بسطامی، **حلاج**، ابوالحسن خرقانی، **عبدالجبّار نَفّری**، ابن فارض مصری، **عین‌القضاة همدانی**، ابن عربی و مولوی است. تلاش صورت گرفته از جانب عرفان‌پژوهان در طول تاریخ تصوف، سبب تفسیر برخی آموزه‌های عرفانی در جهت اغراض کلامی و اعتقادی خاص شده است؛ امری که به قصد نزدیک ساختن افق تجربه‌های عرفانی به سطح باورهای رایج و مقبول مفهومی مطرح در دانش‌های اپیستمولوژیک، تحقق عملی یافته و شکافی عمیق را در مسیر فهم نظام‌مند مضامین تجربه‌ی عرفانی ایجاد کرده است. غفلت

از این تمایزگذاری، فرو افتادن در ورطه‌ی هولناک اشعری‌گری و خلط آیین تصوف با مذاهب کلامی را بیش از سایر پیامدها سبب شده است.

پیامد دیگر حاصل از نفی پرسش وجود، فرو غلتیدن مطالعات عرفانی بر پایه‌ی تلاش عرفان‌پژوهانی نظیر غزالی و نابلسی و شعرانی و سرهندی در باتلاق **گزاره‌های روان‌شناسیک psychological phrases** و تفسیر سلوکیات و تعالیم عرفان بر بنیاد قوانین علم النفس psychology است که ضربه‌هایی سهمگین بر پیکر فهم راستین عرفان فرود آورده است؛ امری که پیوسته بر دست کسانی انجام یافته که خود به معنای دقیق کلمه در زیست‌جهان عرفانی سکنی نداشته و از قبیل‌های عارفان اهل **کشف و وجود** به شمار نبودند. این مطلب سبب شده تا خوانش انتولوژیک و بر بنیاد وجود عرفان در مجال علمی خود به تعویق افتاده در هاله‌ای از فراموشی و ابهام فرو رود.

مفاهیم نوینی چون وحدت شهود در تقابل با وحدت وجود که از جانب برخی پژوهشگران متأخر چون ابوالعلاء عقیفی و متقدمانی نظیر غزالی و شعرانی و سرهندی مطرح گردیده، نمونه‌ای از آثار سوء این تلقی است که در نتیجه‌ی آن، گزاره‌های معنادار و اخباری عرفان به مجموعه‌ای از گزاره‌های انشائی و از جنس مفاهیم علم النفسی فروکاسته شده و زمینه را برای طرح مسائلی از قبیل تأثیر و تأثر مفهومی عارفان از یکدیگر و نسیان جهان تجربی ویژه هر عارف فراهم آورده است. در حالی که بر پایه‌ی فهم انتولوژیک عرفان، عارف از پردازش مفهومی و با واسطه‌ی امور مورد تجربه‌ی خود به اقتضای ماهیت بدون دال آن‌ها، احتراز جسته و بر این اساس مضمون در جهان وی غایب است و هر چیزی در پیرامونش حکم مواد خامی را دارد که در انتظار لحظه‌ی ناب عارفانه نشسته تا تجربه‌ی وجودی عارف، آن را از کمون و وضعیت هیولی خود به در آورد و صورتی تازه بخشد. تقلیل تجربه‌های عرفانی به مجموعه گزاره‌های روان‌شناسی سبب شده تا برخی پژوهشگران معاصر در قالب دو مفهوم متقابل وحدت وجود و وحدت شهود، عارفان طراز اولی نظیر مولانا و ابن عربی را رو در روی هم فرض گیرند و به عدم تجانس مکتب عرفانی آنان و در برخی موارد غیر منصفانه و غرض‌آلود به طرد ابن عربی از طایفه عارفان وجودی و انتساب او به فیلسوفان حکم کنند.

از دیگر پیامدهای روی‌گردانی از نقش بنیادین وجود در صورت‌بخشی منظومه‌ی عرفانی که پیشینه‌ی تاریخی چندانی ندارد، فرضیه‌ی هم‌خانوادگی عرفان و جمال‌شناسی aesthetic است که در نتیجه‌ی تقلیل عرفان به مباحث فرم **form** رخ داده است؛ در این دیدگاه جاذبه‌های جهان عرفان، در یک سری مباحث شکل و صورت فسرده شده و ویژگی ارجاع به حقیقتی فراتر از نگاه زیبایی‌شناسانه را از دست داده و بدل می‌شود به مجموعه‌ای دریافت‌های ذوقی که ریشه در ادراکات حقیقی ندارد و نمی‌توان از آن‌ها حکم وجودی دریافت کرد. پژوهشگرانی بر مبنای این دیدگاه، به شیوه‌ی مخصوص خود و با کمک

تمایز نهادن میان دو شیوه بیانی تمثیل allegory و استعاره metaphor جدایی عرفان مولوی از عرفان ابن عربی را مورد تأکید قرار داده‌اند.

برخی پژوهشگران نیز پا از مرز انصاف فراتر نهاده ابن عربی را فیلسوفی عارف تلقی کرده‌اند که با پارادایم‌های فلسفی به سراغ عرفان آمده و به همین جهت از آن شور و مواجید حاصل در حالات عارفان محض، در او اثری نیست؛ آنان بر پایه این برداشت یکسره نادرست، ابن عربی را در ردیف متفکران تأثیر پذیرفته از اندیشه‌های یونانی نشانده‌اند و در جهت خلاف آن مولانا را میراث‌دار احوال و مواجید حقیقی عارفان پیش از خود قلمداد کرده که در آثار وی بوی تفلسف به مشام نمی‌رسد و چونان اخلافتش - عارفانی مانند بایزید و حلاج و بوسعید و عطار و سنایی - نظام عرفانی وی را مجموعه‌ای از حالات و ادواق دور از دریافت‌های پیچیده فلسفی تشکیل می‌دهد. در این داوری عنصر مرکزی در اندیشه‌ی مولانا، عشق و عناصر حاکم بر اندیشه‌ی ابن عربی، مباحث مدرسی فلسفه معرفی شده است. چنان که خواهد آمد، در این دیدگاه نشانه‌های غلبه‌ی رویکرد روان‌شناسانه و فلسفی در تفسیر مباحث مطرح در بستر آثار مکتوب مولوی و ابن عربی آشکار است. ما در جای خود به نقد و بررسی این آراء تا جایی که با خوانش وجود ارتباط دارد، خواهیم پرداخت.

پژوهش در پیش، آهنگ پاسخ‌گویی به مباحث یاد شده را با محوریت پرسش وجود در زیست‌جهان عرفانی دارد و حرکت خود را گامی تازه در گشودن پاره‌ای ابهامات سایه‌افکن بر موضوعات مطالعات عرفانی، می‌پندارد. باشد که در پرتو این اقدام، اگر پاسخی فرا چنگ نیاورد، دست کم پرسش‌هایی تازه را برانگیزد.

تحلیل انتولوژیک عرفان می‌تواند افقی تازه به روی تفسیر ساخت‌های بنیادی آن بر مدار مرکز وجود بگشاید و از آن پس شالوده‌ی فهم بسیاری از اصول تصوف نظیر فنا، ولایت، وحدت وجود، موطن عقل، جایگاه کلام اشعری در نظام باورهای صوفیانه و اموری از این دست، تقویم constitution و بازیابی شوند و نظامی از دلالت‌های معنایی تازه‌تر پیرامون مضامین تصوف شکل گیرد. نیز این امکان را فراهم می‌سازد تا میان طبقه‌ی عارفان راستینی چون بایزید و بوسعید و ابن فارض و ابن عربی و مولوی و عرفان‌پژوهانی چون قشیری و امام محمد غزالی و نابلسی و سره‌ندی مرزبندی شود. نیز پژوهش آینده تمایزگذاری میان روان‌شناسی و گزاره‌های تحت حیطه‌ی آن و عرفان به مثابه‌ی تجربه‌ای گشوده بر پرتو نور وجود [انتولوژی] را پیش چشم دارد تا فروکاست reduction اصول و تعالیم عرضه شده در ضمن تجربه‌ی عرفانی را به مجموعه‌ای از تفاسیر برخاسته از داده‌های علم النفس psychology در معرض نقد و نظر قرار دهد. نیز با تعیین محدوده‌ی احکام انتولوژیک و اپیستولوژیک، بستری برای بررسی دلالت‌های برخی آرای متناقض‌نما و بیان چگونگی جمع‌بندی میان آن‌ها در اندیشه‌ی عارفان - به ویژه

در آثار مولوی و ابن عربی که این تحقیق بر محور آثار آنان گردش می‌کند- فراهم آورد؛ گزاره‌هایی متناقض‌نما چون وحدت ادیان و کثرت آن، جبر و اختیار، وحدت شهود و وجود، عقل ممدوح و مذموم این‌همانی کفر و ایمان و...

عرضه‌ی خوانشی پدیدارشناسانه که خود را تسلیم موضوع پژوهش می‌نماید تا موضوع آن چنان که خود را می‌نمایاند، دیده شود از دیگر ثمراتی است که کوشش می‌کنیم در پایان جستار فراچنگ آوریم، مسأله‌ی تأثیرپذیری و امتناع آن در زیست‌جهان عرفانی، مسأله‌ای دیگر است که در اثنای بحث بدان پرداخته می‌شود و به شیوه‌ای ساختارمند میان عرفان به مثابه‌ی گونه‌ای از ادراک که دال و مفهوم در آفرینش آن شرکت نمی‌جوید و سایر حوزه‌های اندیشه‌ی بشری که بر پایه‌ی فعالیت دخالت‌جویانه‌ی ذهن شکل گرفته و از پشت حجاب فاهمه‌ی شبیه‌ساز، موضوعات آگاهی را رصد می‌کنند، تمایز می‌نهیم؛ سپهر وجودی عرفان در سایه‌ی این خصلت‌نمایی‌های صورت گرفته، آشکار خواهد شد.

واشکافی و ساخت‌گشایی امور یاد شده با تکیه بر آرای مولانا و ابن عربی و ارائه‌ی آن‌ها در متن آثار این دو چهره‌ی برجسته‌ی عرفان اسلامی صورت خواهد گرفت تا در پرتو نور وجود، رابطه‌ی زیست‌جهان عرفانی این دو عارف بزرگ که جایگاهی در افق‌اعلای تصوف دارند، بدون پیش‌کشیدن بحث تأثیرپذیری یکی از دیگری- که خود مطلبی است یکسره ناصواب- بلکه با تأکید هر چه تمام‌تر بر استقلال دریافت- های آن دو از یکدیگر روشنایی یابد.

### ۱-۱. اهداف پژوهش

**الف-** از سرگیری پرسش وجود و بیان جایگاه بنیادی آن در زیست‌جهان عرفانی و خلق تجربه‌ها و تعالیم صوفیانه با تکیه بر آثار مولانا و ابن عربی که در دو ساحت عبد و عالم طی قرب نوافل و قرب فرایض صورت می‌بندد.

**ب-** مرزبندی بین ادراکاتی از قبیل **عرفان**، عشق، موسیقی، درد با ادراکاتی نظیر دانش‌های تجربی، ریاضی، فلسفی، اجتماعی، روانشناسی، کلامی با هدف تعیین حدود و ثغور نظام آموزه‌ها و تجربه‌های عرفانی و ممانعت از فروکاست گزاره‌های عرفانی به احکام دانش‌های مبتنی بر مفاهیم.

**پ-** ساخت‌گشایی مجدد از اصول عام مطرح در تصوف از جمله ولایت، فنا، شهود، تزکیه، وحدت، تجلی با محوریت نسبت آن‌ها با مرکز وجود در آثار مولانا و ابن عربی.

**ت-** تمایزگذاری میان دو گروه عارفان و عرفان‌پژوهان در طول تاریخ تصوف و بیان تقلیل و تحریف صورت گرفته از جانب عرفان‌پژوهان در ارائه‌ی چهره‌ای ناصواب از نظام باورهای عرفانی و در نهایت ایجاد

بستری برای در هم آمیختن کلام اشعری با عرفان و به این ترتیب دور کردن عرفان از وطن حقیقی خود که بدان تعلق دارد.

ج- نمایش ارتباط تنگاتنگ جهان عرفانی مولانا و ابن عربی و رد هر گونه تمایز ریشه‌ای میان اصول عرفان آن دو به کمک بررسی آثار ایشان، در عین اذعان به وجوه تمایز خلاقانه‌ی فردی و استقلال هر یک از ایشان از دیگری در تجربه‌ی عرفانی خویش.

چ- طرح تقدم پیشینی عرفان و حضور پسینی عارف در این زیست‌جهان و از این طریق ایجاد امکانی برای ارائه‌ی تفسیری از وجود به مثابه‌ی بستر شکل‌گیری تعالیم و تجربه‌های عرفانی به طور کلی و بویژه در تجربه‌ی ابن عربی و مولانا.

## ۱-۲. چارچوب نظری

در این پژوهش ابتدا به کلیات و مفاهیم نظری بحث و نیز خلاصه‌وار پیشینه‌ی معنایی هر کدام خواهیم پرداخت تا در نهایت معنای مقصود از آن‌ها در طول مسیر نگارش، روشن گردد؛ خصایص انتولوژیک عرفان و نیز چگونگی رخداد تجربه‌ی عرفانی و مواجهه عارف با وجود متجلی در جلوه‌گری‌های متنوع خود، مورد بررسی قرار می‌گیرد، مرز میان عرفان و دیگر ادراکات بشری با توجه به تقسیم‌بندی انواع ادراکات مشخص می‌گردد، شالوده‌ی هر یک از تجربه‌های عرفانی با محوریت پرده‌برداری از وجوه پنهان وجود به بحث گذاشته می‌شود، و تفاوت دریافت و گزاره‌ی انتولوژیک با داده‌های اپیستمولوژیک -به تعبیری دیگر تفاوت میان عرفان با کلام و فلسفه- مورد تأکید قرار می‌گیرد.

سپس در پرتو مباحث کلی مطرح شده نظری می‌افکنیم بر اصول عام تصوف نظیر ولایت، وحدت وجود، وحدت شهود، فنا، معرفت نفس و ارتباط این همان آن با توحید، انسان کامل، چگونگی ارتباط عارف با جهان و حق، عشق و پیوند عمیق آن با مسأله‌ی معرفت وجود، قبض و بسط درونی عارف به مثابه‌ی عامل مؤثر در تفاوت درجات شهود و معرفت ...

در پایان با توجه به جایگاه بنیادین وجود در نظام حاکم بر آثار مولانا و ابن عربی و نیز تعالیم مندرج در اندیشه‌های آنان، به مقایسه‌ی جهان عرفانی ایشان خواهیم پرداخت و تفاوت‌ها و در مواردی تعارض‌های مطرح شده در زمینه‌ی ارتباط موجود میان آن دو با تکیه بر نظرات پژوهشگران بزرگی چون رینولد نیکلسون، لویی ماسینیون، هانری کربن، میشل شودکیفیش، ویلیام چیتیک، آسین پلاسیوس، کلود عدّاس، آن ماری شیمل، ابوالعلاء عقیفی، عبدالحسین زرین کوب، بدیع‌الزمان فروزانفر مورد گفتگو قرار خواهد گرفت تا بتوان به یک جمع‌بندی نهایی در این موضوع رسید.